



بخش - ۱۶ - قسمت - ۷ -

به پورتال « افغانستان آزاد - آزاد افغانستان »

۲۵ / مارچ / ۲۰۱۵

## ۸- تغییرات در ترکیب هشت اتاق منزل دوم سمت غربی :

اوضاع اتاق به روال گذشته جریان داشت . احمد شاه عضو سازمان پیکار را [ که از جمله تسلیم شدگان آن سازمان بود و مطابق خط حرکتی اعضای کمیته مرکزی سازمان پیکار به گونه نیمه علنی با اطلاعات زندان همکاری می کرد ] چند روز قبل از اتاق ما بیرون بردند و به کدام اتاق دیگر انتقال دادند که به کار و بار اطلاعاتی اش مشغول شود .

یک روز « مدیر حامد چشم آبی » که سر تیم جلاخان سمت غربی « بلاک ۱ » بود ، به شدت دروازه اتاق را باز کرد . آنگاه به زندانی گفت : « داخل شو ! » . زندانی تازه وارد حسن گل وفاکارگر یکتن از اعضای فرکسیون امین و جنایتکار معروف بود . مالیار خلقی معین وزارت تجارت و حاجی امین و اعضای حزب اسلامی از جای هایشان بلند شده ساز و برگ وفاکارگر را گرفته در زیر چپرکتی که در طبقه دوم آن داکترروستار تره کی بود ، جا به جا کردند و جای احمد شاه پیکاری را به وی سپردند . حسن گل جنایتکار برای اینکه به زعم خودش شرایط زیست خودش را با شعله ئی ها در این اتاق و آن اتاق بهبود بخشد ( یک روز ) به آهستگی به من چنین گفت : « توخی صاحب امین صاحب به رفقای مسؤول حزب دستور داده بود که توجه نمائید که کدام شعله ئی از پیش تان تلف نشود » . این آدمکش کودن آرزو داشت با این نقل قول کذائی از امین جلاخان ، وی را تبرئه نموده تمام جنایات دوره تره کی را به دوش تره کی پرست ها بیندازد .

زمان به کندی سپری می شد . سرمای کشنده زمستان نزدیکتر شده می رفت . در این فصل ، سرمای پلچرخی زبان زد مردم بود . هوای بسیار سرد زمستان داخل اتاق های زندان را غیر قابل تحمل می ساخت . اواخرماه جدی بود . روزی « مدیر حامد » سر تیم جلاخان سمت غربی ، دروازه سلول را به شدت باز کرد . نام پنج شش تن ، از جمله استاد فرهنگ و این قلم ( کبیر توخی ) را گرفته گفت : « زود کالایانه جمع کنید که از اینجا تبدیل شدین » . به روال گذشته اسباب و اثاثیه خود را جمع کرده آماده حرکت شدیم . فکر می کردیم ما را به جلاخان خلقی می سپارند . مدتی نگذشته بود که بار دیگر جلاخان خادی آمده گفت از اتاق برآئید . ما با اسباب و اثاثیه دست داشته از اتاق خارج شدیم . جلاخان دور نرفت ، دروازه اتاق پهلوی ما را باز کرده به من و استاد فرهنگ و یک یا دو نفر دیگر که در آن جا ایستاده بودند گفت : « داخل شوید ! » . از این که سفر دور و دراز پیش روی نداشتیم ، اندکی احساس راحتی کردیم . داخل اتاق شدیم . دو یا سه تن دیگر را در اتاق های همان دهلیز تقسیم کردند . به مجردی که داخل اتاق شدیم ، زندانیان اتاق از ما پذیرائی نمودند .

اسباب و اثاثیه من را در طبقه دوم چپرکت دست چپ متصل به دهلیز جای دادند . و استاد فرهت را به طبقه دوم چپرکت متصل به دیوار دهلیز جای دادند . مدیر جان محمد در مقابلش قرار داشت و در طبقه بالائی چپرکتش نشسته به دیده بانی صحن جنوبی بلاک که فامیل امین و محموده در آن جا زندانی بودند ، مشغول بود . یک ، یا دو عدد چپرکت خالی بود .

از زندانیان این اتاق که اسم شان را تا کنون به خاطر دارم : یکی حکیم از اهالی پنجشیر ، مشهور به « حکیم ساعت ساز » بود . این شخص به ظاهر مهربان و مؤدب و با تمکین عضو بسیار آگاه خاد بود که حدود ۴۰ ساله می نمود . دیگرش « مدیر جان محمد » از « ضبط احوالاتی » های قدیمی وابسته به دربار ظاهر شاه خاین به مردم بود . سن وی از ۵۵ سال بالاتر را نشان می داد .

مدیر جان محمد شخص آراسته و مرتب بود . تو گوئی کدام دیپلمات را زندانی کرده اند . از آن جایی که عادت داشت هر صبح ریشش را بتراشد ، بعد از تراشیدن ، صورتش را با کلونیا ضد عفونی می کرد . شماری از زندانیان دهلیز از روی تمسخر ( البته در غیابش ) وی را « مدیر جانو » می گفتند . « مدیر صاحب » زمانی که از هم مسلکانش می شنید که زندانیان با همین نام ( « مدیر جانو » ) از وی یاد می کنند ، احساس حقارت می کرد و بسیار ناراحت و خشمگین می شد . زندانیان از روی کینه و بعضاً از روی شوخی می گفتند : « " مدیر جانو " به خاطر دختران حفیظ الله امین هر روز ریشش را تراش می کند و بر رویش عطر می زند و از دریچه گک ها قدم زند و رفت و آمد آنها را به روی صحن بلاک تماشا می کند ... » . این بیچاره از نظر افتاده طبقه حاکمه قبلی را اطلاعات به این کار گمارده بود ؛ همانطوری که زلمی را در اتاق قبلی توظیف نموده بود تا نگذارد کدام زندانی به روی حویلی بزرگ ، زندانیان زن را تماشا کند و یا با آنها تماس بر قرار نماید .

موصوف از این که به قوم سرشناس محمد زائی های دربار ظاهرشاه خاین نسبت تباری داشت ؛ احساس غرور می کرد . و زندانیان را به دیده حقارت می نگریست . زمانی که ما وارد این اتاق ( که زندانیان همان دهلیز آن را به نام « اتاق مدیر جانو » نام گذاری کرده بودند ) شدیم موصوف با نگاه پرسشگر و کنجکاو سرا پای ما را دید . بعد از مدتی که ما در این اتاق سپری نمودیم ، روزی متوجه شدم که « مدیر جان محمد » با نوعی احترام [ شاید هم از همان احترام های ساختگی مختص به قشر بالائی طبقه حاکمه قبلی ] که غرض جلب اعتماد دشمنان اشغال افغانستان ، استخباراتی های سابقه دار و مسن به کار می بندند ؛ به طرف ما دیده چنین گفت :

« من در پائین نشسته بودم . دوتن از آدم های بلند رتبه و مهم خاد هم در آنجا نشسته بودند [ مرام وی از نبی شوریده معاون سیاسی خاد و داکتر جنرال کریم بهاء رئیس اوپراتیفی خاد بود ، که کهگدای از این دو جلاذ نامدار نام برده ، که گویا به خاطر مصاحبه نکردن به اعدام تهدیدش کرده بودند ] ، آنها خطاب به من گفتند :

" مدیر صاحب جان محمد خان شما بالا بروید که کهگدای را بخواهیم ببینیم در مورد مصاحبه کاکر صاحب چه گپ های نو داره و تبصره زندانیان در مورد چیست " . در اصل « مدیر جان محمد » ، شکر الله کهگدای را بیشتر به خاطری این که در داخل زندان از شاه و خانواده اش بسیار بد گوئی می نمود ، در میان شماری از زندانیانی که وی را مسخره نمی کردند ، نامبرده را افشاء می نمود و از کار وی و برادرش در « ضبط احوالات » سخن می گفت .

« مدیرجان محمد » عضو بلند رتبه دو نهاد اطلاعاتی خاندان نادر غدار و جاسوس انگلیس ، یعنی « ضبط احوالات » و « مصونیت ملی » بود ، به خاطری که به طیف محمد زائی های پرچمی شده « ضبط احوالات » تعلق تباری داشت ، پرچمی شده بود و به گفته خودش : « از روی مجبورت پرچمی شده بودم » .

در داخل اتاق ، من و یکی دوتن دیگر همان رویه انسانی و زیست باهمی فی مابین باور های مختلف و متخاصم داخل یک

سلول را با این شخص از نظر افتاده نوکران روس داشتیم . هیچگاهی وی را با نام « مدیر جانو » صدا نمی کردیم . زمانی که ضرورت می بود وی را با گفتن « مدیر صاحب » مخاطب قرار می دادیم . روزی وی از این که بعضی از توخی ها را می شناسد ، از کسانی نام برد . در ضمن از من پرسید که اسحاق توخی را می شناسی ؟ هویت اصلی این عضو سازمان امنیت شوروی آن وقت را برایش گوشزد کرده نامبرده را ننگ توخی ها و کشور خواندم . بعداً از « داکتر موسی توخ » تعریف کرده به نیکوئی از وی یاد کرده از من پرسید که چه نسبتی با وی دارم . برایش گفتم که وی کاکایم است .

در هر حال زمانی بحث پیرامون وضع سیاسی محمد زائی ها و نقش شان در سیاست افغانستان به میان می آمد . من با رد عملکرد های سیاست داخلی و خارجی آنها در افغانستان وارد بحث می شدم . در ضمن رد سیاست و عملکرد آنان از زنده یاد شاه امان الله خان و کارنامه هایش به نیکوئی یاد می نمودم ؛ همچنان از کار های فرهنگی محمود طرزی .

این شخص سرخورده که از مقام والایش در « ریاست عمومی ضبط احوالات » ظاهر شاه خاين و « مصونیت ملی » داوود خان تا سطح یک خبرکش و نگهبان دریچه گگ های داخل اتاق زندان پلچرخی تنزیل مقام داده شده بود ، قسمی که از قراین و ظواهر استنباط می شد ف از پرچمی ها ، به خصوص از خلقی ها چندان دل خوش نداشت .

روزی به مدیر جان محمد گفتم : « مدیر صاحب به شما بهتر معلوم است مأمورینی که از رتبه مدیریت به رتبه مدیریت عمومی باید ترفیع داده می شدند و در رأس کار مدیریت های عمومی قرار می گرفتند ، تا از " ریاست عمومی ضبط احوالات " ، " کلیرنس " آنان به وزارت خانه های مربوطه شان مواصلت نمی کرد ، ابدأ ترفیع کرده نمی توانستند ، و یا آنانی که برای تحصیلات به خارج کشور باید می رفتند ، تا موافقه آن ریاست را کسب کرده نمی توانستند ، ابدأ از بورس های تحصیلی استفاده نمی توانستند . از شما سؤالی دارم ، اگر لازم نمی دانید جواب ندهید . وی با خوشروئی ابراز آمادگی نشان داده گفت : « توخی صاحب من به شعله ئی ها احترام دارم . در هر اتفاقی که زندانی بودم ، هیچکدام شان با تحقیر و توهین با من برخورد نکردند . من ؛ حتا از زبان یک نفر شان کلمه " مدیر جانو " یا " مدیر جانوی زنگه باز " را نشنیده ام . من در بیرون هم که بودم هر روز ریشم را تراش می کردم و کلونیا به رویم می زدم ، حالی این عادت شده ... ، اینها [ اشاره به آنانی که تحقیرش می کردند ؛ حتا خادی هائی که وی آنان را نمی شناخت ، دست به تحقیرش می زدند ، تا به زندانیان بفهمانند که ضد دولت و ضد خاد اند ... ] در غیابم می گویند که من به خاطر فامیل امین و زندانیان زن اینکار را انجام می دهم ؛ حتا ساخته اند که من نامه های عاشقانه می نویسم و آنرا به صحن بلاک می اندازم ... . سؤال تان را اگر بدانم و کدام مشکلی در میان نباشد ، جواب خواهم داد » . با نوعی مهربانی که کسب معلومات از چنین اشخاص را تداعی می کرد گفتم :

« سؤالم در مورد محمد خان جلالر است که این مهاجر زاده چگونه به مقامات دولتی دست یافت و سر انجام خیانتش بر همگان هویدا گشت که نماینده روسها می باشد ؛ مگر شما و " ضبط احوالات " نمی دانستید تا به شاه اطلاع دهید و یا شاه خود نمی دانست که وی اجنت روسها است ؟ »

موصوف با خوشروئی محمد زائی های وابسته به دربار ، ابراز داشت :

« والله اتفاقاً من و شماری از اعضای فامیل زمانی که در ایتالیا در حضور شاه بودیم ، گپ شهادت سردار صاحب [ داوود خان ] و اعضای خانواده بالا شد ، من از ایشان اجازه خواسته در مورد جلالر پرسیدم که آیا شما خبر نداشتید که جلالر کی است ؟ جناب شان [ اشاره به ظاهر شاه ] ابراز داشتند که : " چطور خبر نداشتیم من تعادل را در کابینه حفظ می کردم " . این جمله ایشان را هیچ گاهی فراموش نمی کنم » . در جریان یک صحبت « مدیر جان محمد » ( « ضبط احوالاتی » ، « اکسائی » ، « کامی » و خادی : من را مخاطب قرار داده به آهستگی گفت که در داخل اتاق یک خادی خطرناک حضور دارد . بعداً با اشاره چشم سمتی را که « حکیم ساعت ساز » از اهالی پنجشیر نشسته بود ، نشانم داد .

«مدیر جان محمد» به سخنش ادامه داده گفت: به دو علت به ناچار عضویت حزب پرچم را پذیرفتم. اول این که مدیر عمومی در ریاست ("ضبط احوالات") و "مصونیت ملی" بودم. زمانی که "اکسا" تشکیل شد، پرچمی های داخل "اکسا" که من آن وقت آنان را نمی شناختم از پیوند من به خانواده ظاهر شاه، به خلقی ها اطلاع دادند و یا نمی فهمم چطور شد که آنان به من تنزیل رتبه دادند. از ترس، درخواست عضویت به حزب شان دادم. در "کام" همچنان ... . خاد که تأسیس شد ما همه قدیمی ها را به تشکیل خاد انتقال دادند. من به یک کارمند عادی خاد تبدیل شدم. همین پرچمی ها و خلقی های اداره ما که قبل از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ برایم جاسوسی می کردند، بعد از کشتن سردار صاحب شهید و خانواده و رویکار آمدنشان از زمره آمرینم شده بودند و این مسأله مرا بسیار بسیار رنج می داد، مخصوصاً زمانی که کشته شدن خانواده (خانواده داوود خان) پیش چشمم مجسم می شد، گریه می کردم. از طرف دیگر آرزو داشتم هر طور شده نگذارم پسر من را به عسکری ببرند. تلاش می کردم که او را به خارج بفرستم حالا در این فکر هستم زمانی که از زندان برآمدم خانه و زمین و جایداد هایم را در ولایت قندوز و ننگرهار و... به یک قیمت درست میفروشم آنوقت به ایتالیا پیش شاه می روم ...» .

فرد دیگر («حکیم ساعت ساز») از نفوذی های خاد در درون جمعیت ربانی - مسعود بود. مدت حبسش را ظاهراً ۲۰ سال تعیین کرده بودند. «ساعت ساز» شمار زیادی از اعضای اصلی جمعیت اسلامی را [آنانی که به خاطر آزادی کشورشان عضویت جمعیت اسلامی را پذیرفته بودند و می پنداشتند که مسعود و ربانی مجاهد واقعی اند، نه دو اجنت روس] به چنگ خاد انداخته عده ای از آنان را به اعدام برابر ساخت، شمار دیگری از هم حلقه هایش حبس های ابد و طویل مدت گرفتند. این شخص هر وقت اراده می کرد می توانست خطوط ندامت و پشیمانی را در تابلوی صورتش به نمایش بگذارد. در مورد خودش می گفت که فریب خادی ها را خورده، عضویت خاد را پذیرفته بود؛ مگر بعد از مدتی فهمیده بود که اینها ضد مردم اند، از همین سبب به طرف جمعیت اسلامی رفته بود و عضو آن شده بود. برای این که گپ و گفت کذائی اش را صبغه واقعی بدهد، در رابطه با میکانیسم و چگونگی ساختار تشکیل خاد برخی مسایل را گویا برای طرف مقابلش افشاء می کرد. در جریان صحبت با زندانی به هدف اصلی اش - که همانا تثبیت «شخصیت جهادی» اش در ذهن وی بود - دست می یافت، و در مورد میتود جلب افراد و جذب آنان به خاد گپ می زد. قسمی که برداشت کردم نامبرده با افراد مورد نظرش سر صحبت را باز می کرد و هنرش در این بود که با مهارت خاصی می توانست زندانی را به خود جلب کند و محبوس را در مورد کار و فعالیت های خاد قسمی کنجکاو سازد تا از وی (از «ساعت ساز») در مورد فعالیت هایش در خاد پرسش هائی را مطرح نماید.

این شخص بامن هم، با همین شگرد برخورد کرد و در مورد بخشی از فعالیت های خاد؛ من جمله دید وادید های اعضای اصلی خاد با همکاران تازه جلب شده و شرایطی را که می باید بگذرانند، تا به عضویت اصلی خاد پذیرفته شوند. چگونگی برخورد و یا هم آهنگی ریاست های خاد بالای مسایل مربوط به نقطه مشترک عملیات اپراتیف و بسا موضوعات دیگر مربوط به خاد را بازگو نمود. شاید برایش گفته باشند: «که تشریح این گونه مسایل مربوط به بخش انتقال داده شده خاد به احمد شاه مسعود نیست. از همین سبب افشای آن به زندانی، کدام آسیبی به خاد ما رسانده نمی تواند» و یا توضیحاتش علت دیگر داشت. به هر حال، این خادی تمام عیار مسلماً از بخش همان طیف خاد بود که مطابق پلان استراتژیک روسها به داخل جمعیت اسلامی تحت قومنده «شورای نظار» که فرید مزدک و محمود بریالی هم از جمله گردانندگان آن بود؛ انتقال داده شده بود.

مدتی را در این اتاق سپری کرده بودیم که تاریخ ۱۵ ویا ۱۸ ماه حوت سال ۱۳۶۲ فرا رسید ، یعنی مارا برای انتقال و تحویلدهی به زندان مربوط به جلادان کهنه کار وزارت داخله از اتاق بیرون کردند .

باید بار دیگر تذکر داد که جریان انتقال زندانیان از " بلاک ۱ " منزل ۲ سمت غربی به زندان مربوط وزارت داخله در جلد سوم «خاطرات زندان» (بخش -۱۱-) تحت عنوان : « ۲ - انتقال از زندان تحت فرمان خاد ، به زندان زیر فرمان وزارت داخله » بیان شده است .

[ خوانندگان عزیز ، با پوزش قبول زحمت فرموده ، در جلد سوم « خاطرات زندان » ، (بخش -۱۱-) در زیر عنوان فوق الذکر ، در سطر دوم ، تاریخ ( ۲ قوس ۱۳۶۲ ) را به تاریخ ( ۲ قوس ۱۳۶۱ ) تصحیح نمائید ] .

پایان ( بخش ۱۶ )

ادامه دارد